

(۳)

## عوامل مؤثر در شخصیت قاضی

دکتر پرویز صانعی

استاد دانشگاه و وکیل دادگستری

این مقاله دنباله «تأثیر عوامل شخصی در رأی قضات» است که در شماره ۱۱۰ و ۱۱۱ همین مجله بنظر خوانندگان محترم رسید.

شخصیت ، واقعیت  
و واکنشهای انسانی

اگر بخواهیم آنچه را که تا کنون بیان کرده ایم، در يك معادله ریاضی خلاصه کنیم می گوئیم ، و  $T = (M \times S)^{(1)}$  ، یعنی ماهیت و شدت واکنش انسان (بعبارت دیگر گفتار ، پندار و کردار او) تابعی است از موقعیتی که در آن قرار دارد و چگونگی شخصیت او؛ بدین معنی که واکنش هر کس به دو

---

(۱) برای مطالعه بیشتر در این مورد رجوع کنید به : Cattell, Raynold B. :  
The Scientific Analysis of Personality (Penguin Books,  
1965) p. 25 et seq.

عامل شخصیت که با شخصیت دیگران متفاوت است، و موقعیت موجود که البته چگونگی و شدت ضعف آن در واکنش افراد مؤثر است، بستگی دارد.

برای آن که مطلب روشنتر شود، فرض کنیم قاضی  $x$  از طرف مقاماتی تحت فشار قرار گرفته است. از او می‌خواهند که حکمی خلاف حق بدهد و در مقابل مقداری پول یا مزایای مادی دیگر دریافت کند. یا با قول می‌دهند که در ازای دادن حکم خلاف حق ترفیع رتبه و مقام خواهد یافت؛ و بعکس چنانچه به شکل مطلوب رأی ندهد، جلوی پیشرفت او را خواهند گرفت. واکنش قاضی  $x$  در این موقعیت خاص (امکان تحصیل مال یا مقام بیشتر در مقابل از دست دادن این مزایا و تنزیل رتبه) یک واکنش منفی است، زیرا شخصیت او اجازه بیعدالتی و انحراف از حکم حق را به وی نمی‌دهد. یعنی وجدان فردی و اجتماعی او بقدری قوی است که به هیچ وسیله قابل خرید و فروش نیست. قاضی  $x$  از مزایای مالی و مقامی می‌گذرد، تحمل تبعیضها و سختیهای گوناگون را می‌کند، ولی خلاف حق حکمی نمی‌دهد. بعکس، شخصیت قاضی فرضی دیگری که او را  $y$  می‌نامیم، به او اجازه می‌دهد که بطور خودآگاه (فرضاً برای کسب مقام و زندگی بهتر) و یا ناخودآگاه (مثلاً به علت عقده حقارت و حس برتری طلبی)<sup>(۱)</sup> در موقعیت فرضی موجود واکنش مساعد نشان دهد. در مقابل وعده پاداش و بیم مجازات از جاده حق منحرف شود و رأی غیر عادلانه صادر کند. قاضی فرضی سوم، آقای  $z$  صاحب شخصیتی نسبتاً قوی است. او در برابر موقعیت موجود مقاومت نشان می‌دهد، ولی چنانچه پاداش موجود افزایش یابد و یا بیم خطر زیادتر شود، (یعنی در موقعیت شدیدتر) وجدانش را زیر پا می‌نهد و مخالف عدالت نظر می‌دهد. واکنش قضات را می‌توان در موارد دیگری نیز، که انگیزشها و احساسات ناخودآگاه در ماهیت رأی آنان تاثیر می‌گذارد، مورد توجه قرار داد. در این

(۱) البته تردیدی نیست که افکار و تمایلاتی هم که در فکر آگاه انسان

وجود دارد، تا حد زیاد تحت تاثیر عوامل ناخودآگاه قرار می‌گیرد.

موارد ممکن است مسئله پاداش یا مجازات ظاهری برای قاضی مطرح نباشد ، ولی بهر تقدیر اودر موقعیت های خاص عاطفی قرار می گیرد و تحت تأثیر احساس ناخود آگاه عشق، کینه ، حسد، همدردی و ترحم، نفرت و سایر احساسات - که مسلماً به فکر آگاه او نیز رنگ خاص خواهد بخشید - ، و همینطور ساخت و سابقه روانی خود ، یعنی شخصیت ، واکنش مشروط نشان می دهد.

در اینجا تذکر چند نکته ضروری است:

۱ - وقتی می گوئیم واکنش افراد، از جمله رأی قضات ، تابعی از موقعیت خاص و شخصیت آنهاست ، غرض آن نیست که صرفاً تحت تأثیر منافع و خواسته های آگاه و ناخود آگاه شخصی خود رأی صادر می - کنند. زیرا مسلماً طرز تفکر آگاه و شرایط حرفه قضات نیز تأثیر فراوان در نظر رأی آنان دارد . با این وصف تردیدی نیست که قاضی نمی تواند بطور کامل از تأثیر افکار و احساسات شخصی در رأی خود جلوگیری کند و در هر مورد بطور کاملاً عینی نسبت به ماهیت دعوی قضات کرده رأی دهد .

۲ - عوامل شخصی مؤثر در رأی قاضی ، یعنی مبانی شخصیت او گاهی خود آگاه است؛ یعنی قاضی آنها را می شناسد و با هوشیاری نسبت به چگونگی آنها عمل می کند - مثلاً قاضی X که موقعیت خود را به خطر می اندازد، ولی وجدان خود را نمی فرزند . لکن در بسیاری از موارد قاضی نسبت به عواملی که رأی و نظر او را تحت نفوذ قرار می دهد، آگاهی ندارد. فرضاً در يك محاکمه جنایی که متهم آن شباهت زیادی به پسر رئیس داد گاه دارد ، ممکنست قاضی دستخوش احساس علاقه و ترحم شدید نسبت به متهم شود و هر گونه ارفاق ممکن را در مورد او بجا و ضرور بشناسد .

۳ - همانگونه که گفته شد، قاضی نمی تواند از تأثیر شخصیت و تمایلات فردی خود در رأی و نظر خویش جلوگیری کند . او يك

دستگاه الکترونی نیست که از یک طرف اطلاعات لازم در مورد اصحاب دعوی را در اختیارش بگذارند و از طرف دیگر، بدون دخالت عوامل شخصی، پاسخهای صد درصد علمی و «عینی» بیرون آید. اگر هم بر فرض ممکن بود که قاضی را به یک موجود کاملاً منطقی و بی احساس تبدیل کرد، این امر بهیچوجه باعث پیدایش یک وضع آرمانی و مطلوب نمی شد، زیرا نتیجه اش آن بود که قاضی شرایط منحصر بفرد هر دعوی را مورد مطالعه قرار ندهد و از احساسات انسانی که برای رفع اختلاف میان افراد ضرور است، استفاده لازم را بعمل نیاورد. وضع مطلوب آن نیست که عوامل شخصی بهیچوجه در رأی قضات تأثیری نداشته باشد. غایت آن است که اولاً به هنگام انتخاب قضات آن دسته از صفات و عوامل شخصی که موافق اجرای صحیح حق و عدالت است، مورد توجه و شرط پذیرش قرار گیرد و ضمناً این خصوصیات به وسایل مختلف در قضات شاغل تقویت شود. ثانیاً کوشش بعمل آید تا قاضی نسبت به ماهیت شخصیت خود، یعنی عواملی که در رأی و نظر او مؤثر است، حد اکثر خود آگاهی را پیدا کند. زیرا بدین وسیله می تواند تا حدی از تأثیر عوامل مغایر با اجرای عدالت جلوگیری کند و آن دسته از عوامل شخصی، که با عطف و نوع دوستی منطقی (نه افراطی و غیر متعادل) ملازمه دارد، در اجرای عدالت صحیح و انسانی به کمک گیرد.

حال به بینیم، این عوامل شخصی یا شخصیت تحت تأثیر چه عواملی بوجود می آید.

### شخصیت چیست ؟

از شخصیت تعاریف و طبقه بندی های مختلف کرده اند<sup>(۱)</sup>. برای منظور

(۱) رجوع کنید به : Catiell, R. B. Op. Cit., Thorpe, L. P. and Schmuller, A. M., Personality: An Interdisciplinary Approach (East - West Student Edition, 1965).

و با کتاب من، «قانون و شخصیت» از انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۴۴).

فعلی ما بحث در این مسایل ضروری نیست. همینقدر کفایت می کند که بدانیم شخصیت ترکیبی است از خصوصیات و استعدادهای بالقوه که انسان به ارث می برد، و تأثیر محیط خارج بر روی این استعدادهای بالقوه. پس در هر شخصیت دو عامل وجود دارد: یکی سرشت یا مزاج (۱) و دیگری منش (۲)، یعنی شکل خاصی که استعدادهای طبیعی تحت تأثیر عوامل گوناگون محیطی پیدا کرده است.

سرشت افراد از نظر استعدادهایی که بالقوه دارند، فرق می کند؛ بعضی باهوش تر هستند و برخی هوش کمتری دارند، عده ای اعصابشان حساس تر است و گروهی دیرتر برانگیخته می شوند و واکنش نشان می دهند. منش افراد نیز به علت اختلاف عوامل مؤثر در شخصیت، متفاوت است. در این میان مسئله ای که از نظر شناخت رفتارهای انسانی کمال اهمیت را دارد، ماهیت و شکل عوامل خاص اجتماعی است که بر روی استعدادهای بالقوه افراد تأثیر می گذارد.

برای مثال شخصی را که از لحاظ سرشتی دارای هوش زیاد است، در نظر بگیریم. اگر این شخص در یک محیط نامناسب و جرمزا پرورش پیدا کند، ممکن است هوش خود را در انواع مختلف تقلب و بزهکاری به کار اندازد و در این زمینه سرآمد دیگران شود. همین شخص، اگر در یک محیط سالم اجتماعی پرورش یابد، ممکن است هوش زیاد خود را صرف سازندگی و خلاقیت در زمینه های مفید اجتماعی و یا ابداع و پیشرفت در مسایل هنری و ادبی کند. استعدادها و سایقه های سرشت یا نهاد انسان از لحاظ اخلاقی و اجتماعی خنثی است، یعنی نیروی اصلی حیات انسان، خوب یا بد، اجتماعی یا غیر اجتماعی نمی شناسد. این صفات را تعلیم و تربیت در فرهنگ و محیط خاص بعدها به احساسات و رفتارهای انسان می افزاید و جامعه، با معیارها و هنجارهایی که خود تهیه دیده، درباره واکنشهای مختلف افراد به قضاوت اخلاقی می پردازد. بدین ترتیب عامل اصلی در شخصیت تأثیری است که جامعه از طریق نهادهای خود مثل خانواده، فرهنگ،

---

1) Temperament.

2) Character.

آموزشگاهها، عقاید مذهبی، نظام اقتصادی و غیره در افراد می‌گذارد؛ و چون افراد مختلف در محیطهای مختلف اجتماعی پرورش می‌یابند و زندگی می‌کنند، شخصیت آنان نیز متفاوت است و در مقابل انگیزه‌های خارجی و درونی واکنش یکسان نشان نمی‌دهند.

### عوامل مؤثر در شخصیت

با توضیحاتی که داده شد، حال لازم است که بطور اختصار به مطالعه تأثیر خاص هر يك از نهادها و عوامل اجتماعی در شخصیت بپردازیم.

#### خانواده. مهمترین عاملی که در شخصیت افراد تأثیر می‌گذارد،

زندگی خانوادگی آنهاست. روانشناسان نشان داده اند که در دوران کودکی قابلیت تلقین پذیری شخص به مراتب از دورانهای بعد بیشتر است، به آن ترتیب که تعلیم و تربیت دوران کودکی در واقع پایه‌های شخصیت را فراهم می‌آورد. اهمیت این تربیت تا آن حد است که برخی از روانشناسان و انسان‌شناسان، از جمله فروید و مارگارت مید، عقیده دارند که «کودک پدر شخص بالغ است». بدین معنی که شخصیت انسان بهنگام رشد و بلوغ در واقع زاییده شخصیتی است که در زمان کودکی برای او حاصل شده است. بنابراین شکی نیست که عوامل موجود در دوران کودکی تأثیری قاطع و دایمی در شخصیت فرد می‌گذارد. شرایط مادی خانواده و تعداد اعضای آن، شخصیت هر يك از پدر و مادر و رابطه آنها با یکدیگر، رابطه پدر و مادر با کودکان خود و عوامل گوناگون دیگر همه در شکل شخصیت کودکان مؤثر است<sup>(۱)</sup>. پدر و

(۱) برای مطالعه تأثیر عوامل خانوادگی در شخصیت افراد رجوع کنید به مطالعاتی که لاسول از لحاظ روانی در باره عده‌ای از سیاستمداران آمریکا بعمل آورده است:

Lasswell, Harold D. Psychopathology and Politics  
(Compass Books, 1930, 1960).

نتیجه یکی از این مطالعات را من در کتاب خود «حقوق و اجتماع در رابطه حقوق با عوامل اجتماعی و روانی» ۱۳۴۸ ص ۲۰۹ تا ۲۲۰ نقل کرده‌ام.

مادری را در نظر آورید که از زندگی خود رضایت دارند ، از لحاظ مادی وضعشان خوبست و دارای علاقه و تفاهم مشترك نیز هستند. عشق و محبتی که در چنین محیط خانوادگی موجود است ، طبعاً به کودکان نیز سرایت می کند و چنانچه همراه با عشق و محبت ، نظم و انضباط کافی نیز در مورد آنان رعایت شود ، می گوئیم محیطی مناسب برای پرورش شخصیتی بهنجار ، متکی بنفس و سرشار از خصایص خوب انسانی برای اعضای این خانواده فراهم آمده است. حال خانواده دیگری را مورد توجه قرار دهیم که در آن میان پدر و مادر علاقه و تفاهم واقعی وجود ندارد ، مرتباً نسبت به یکدیگر خرده گیری و یکدیگر را تحقیر و تمسخر می کنند و گاهی کارشان به کشمکش علنی و پر سروصدا نیز می کشد. کودکی که در این خانواده بار می آید ، لزوماً تعارضهای موجود در محیط خانواده را « درون افکنده » می کند ، یعنی چون نسبت به پدر و مادر هر دو علاقه دارد ، نظرها و خواستههای متعارض آنها در درون او نقش می بندد و پایه یک شخصیت نامتعادل را در او فراهم می سازد. حال اگر فرض کنیم که کودکان این دو خانواده بهنگام بزرگی به شغل قضاوت روی آورند ، تا حدی می توانیم واکنش آنها را در مقابل انگیزه های گوناگون پیش بینی کنیم . از اطلاعات مختصری که خودمان درباره دو خانواده فرض کردیم ، لااقل این اندازه مسلم است که قاضی اول - که خانواده ای خوشبخت و مرفه داشت - ، بطور کلی دارای رفتاری متعادل بوده بر خوردش با بز هکاران یا طرفین دعاوی ، انسانی و توأم با رحم و تفاهم خواهد بود ، در حالی که قاضی دوم رفتاری نامتعادل خواهد داشت و نسبت به کلیه عوامل خارجی ، از جمله کسانی که به دادگاه می آیند ، با خشم و کینه ناخود آگاه - که در ابتدا بطور آگاه و ناخود آگاه میان پدر و مادر او موجود بوده ، آنگاه در وجود او درون افکنده شده و بعد به خاطر بازرسی فکر آگاه و مسئولیت هایی که با



زندگی اجتماعی و مخصوصاً با شغل قضاوت ملازمه دارد، سرکوبیده و بفراموشی ظاهری سپرده شده است. واکنش نشان خواهد داد. قاضی دوم برای آنکه از بروز واکنش های نامتعادل در خود جلوگیری کند، ممکن است به نظارت شدید رفتار خود به پردازد و سد و مانعی دایمی در مقابل هر گونه واکنش خود بخود و طبیعی بوجود آورد. در این صورت ممکن است رفتار او بیش از حد معمول خشک و جدی شود و غیر قابل انعطاف باشد. بعبارت دیگر خود را در منطق خشک مقررات قانونی محبوس سازد و جز کلام قانون به امری دیگر، حتی خصوصیات انسانی طرفین دعوی، توجه نکند و بدین ترتیب مانع از آن شود که احساسات خصمانه و پر خاشجویانه او که در وجدان ناخود آگاه قرار دارد، بطور آزاد متجلی گردد. بهمین شکل سایر خصوصیات زندگی خانوادگی، از جمله حد و شکل تظاهر تمایلات جنسی کودکان و فعل و انفعالات روانی دیگر، در شکل شخصیت قضاوت منعکس می شود.

در اینجا باید توجه داشت که تأثیر خانواده در شرایط خاص فرهنگ يك جامعه صورت می گیرد. بدین معنی که خود خانواده مبدع ارزشهای اجتماعی نیست، بلکه ارزشها، اعتقادات، و ظایف و انتظارات خود را از جامعه اقتباس می کند و در واقع نماینده شکل حیات اجتماعی است. از این جهت خود تأثیر خانواده محدود به شرایط اجتماع بوده در هر جامعه به شکل مشخص و معینی در می آید. فرضاً در يك فرهنگ که بیشتر به مسایل مادی و موفقیت فردی تکیه می کند، ممکن است فقر خانوادگی باعث سرشکستگی و احساس حقارت اعضای خانواده و بالنتیجه احساس کینه و نفرت نسبت به طبقات مر فقه جامعه گردد، در حالیکه در جامعه دیگری که بیشتر به مسایل ذهنی و معنوی توجه می کند، فقر خانواده ممکن است باعث حساسیت بیشتر و اعتلای روان



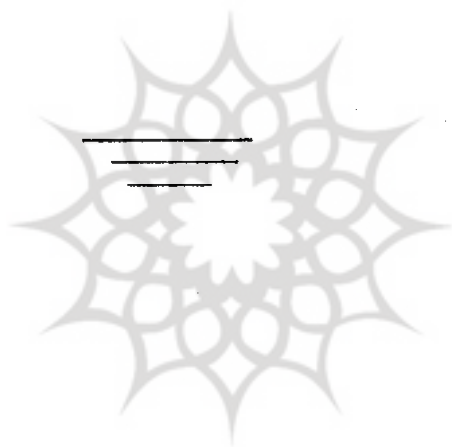
افراد شود، بطوری که بجای خشم و کینه نسبت به بعضی طبقات، احساس رحم و شفقت بیشتر نسبت به همنوع در آنان پدید آید.

همینطور ممکن است در يك جامعه افرادی که صاحب شخصیت مطلقه<sup>(۱)</sup> هستند، بسوی مقام قضاوت گرایش پیدا کنند. می دانیم که قاضی از قدرت فوق العاده برخوردار است و می تواند در سر نوشت سایرین بطور بسیار مؤثر دخیل باشد. از این جهت ممکن است افرادی که از اعمال زور و قدرت لذت می برند و طرز فکرشان ساده و افراطی است، نسبت به این مقام علاقه پیدا کنند. ولی همانگونه که گفتیم، شکل تمایلات، انتظارات و واکنشهای افرادی بیشتر جنبه فرهنگی دارد. یعنی فرضاً - در ایران مطلب فوق مصداق پیدا نمی کند - ممکن است افراد معدودی مقام قضاوت را وسیله ارضای حس قدرت طلبی خود ساخته باشند، ولی بطور کلی عوامل موجود، از جمله خود محیط دادگستری، طوری است که از اعمال قدرت بی رویه افراد جلوگیری می کند. ایرانیها طبعاً مخالف زورگویی هستند و اگر چه گاهی بظاهر جور و تعدی و فخر فروشی سایرین را تحمل می کنند، ولی باطناً از آن نفرت دارند. در دادگستری نیز قضاتی که بخواهند اعمال قدرت شخصی کنند، بزودی احترام خود را در میان همکاران از دست خواهند داد. بطوری که تحت تأثیر عوامل گوناگون بطور کلی قضات ما بیشتر متمایل به ارفاق، مسالمت و تواضع هستند. از طرف دیگر وضع اقتصادی و اجتماعی غالب مراجعین دادگستری طوری است که حس ترحم را در قاضی بر می انگیزد. و بالاخره در فرهنگ ما دستورهای مؤکدی وجود دارد که قاضی را به داشتن صبر و بردباری و پیروی از عدل و انصاف تشویق می کند.

ما در باره این عوامل بیشتر سخن خواهیم گفت. در اینجاست هدف

1) Authoritarian Personality.

تذکر این مطلب بود که هر چند زندگی خانوادگی تأثیر بسیار محسوس در شخصیت قضات می‌گذارد، لکن ماهیت این شخصیت ممکن است تحت تأثیر سایر عوامل حیات اجتماعی، از قبیل تعلیم و تربیت حقوقی، نظام طبقاتی، فلسفه‌ای که قاضی بدان اعتقاد دارد، شرایط کار دستگاه دادگستری و عوامل متعدد دیگر، تعدیل یافته تا حدی تغییر شکل دهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی